

بیعت جمعی از ورزشکاران و هنرمندان مشهدی در حرم مطهر امام رضا (ع) با رهبر انقلاب

همه جان فدای کشوریم



که از دستمان برآید، انجام می‌دهیم تا این جمع باشکوه تر باشد.

تا آخر ایستاده‌ایم

در میان ورزشکاران، آتش نشانان بالباس سفید، نظرها را به خود جلب می‌کنند. محسن رجبیان شاندیز، یکی از کارکنان بخش عملیات ایستگاه ۳ آتش نشانی خیابان فلسطین، در مراسم تجدید میثاق می‌گوید: همه نیروهای امداد و نجات با شروع جنگ در آمادگی کامل و لغو مرخصی هستیم؛ یعنی جان فدای مردم ایران در هر شرایط و هر جا.

رجبیان روبه ضریح می‌ایستد و برای سلامت همکارانش دعای کندو می‌گوید: مادر شهر امام رضا (ع) برای امنیت زائران و مجاوران آماده باش هستیم، اما همکارانم در تهران و شهرهای جنوبی و شهرهای غربی کشور به لحاظ روحی و جسمی درگیر هستند و زیر آتش دشمن تحت فشار زیاد دست از کار نمی‌کشند. برایشان دعای کنیم و امروز هم به نیابت از شهدای آتش نشان و شهدای هلال اهدا و دیگر شهدای باسید اسماعیل خطیب، وزیر شهید اطلاعات و دیگر شهدای جنگ پیمان ببندیم که تا آخر ایستاده‌ایم.

ورزشکارانی که از بین نیروهای سد معبر شهرداری آمده‌اند، بدون ریا و تکلف به سمت میثاق نامه می‌روند. تا امضایشان برای همیشه پای انقلاب ثبت شود. علی رضا پور با زبانی ساده می‌گوید: برای تجدید بیعت آمده‌ایم؛ همه ایرانی‌ها برای وطنشان با رهبر انقلاب بیعت می‌کنند.

به رزمندگان سپاه اسلام بگوییم میدان با شما و شهر و خیابان و کوچه با ما. امروز هم آمده‌ایم تا بگوییم این حضور، شب و روز و تعطیل و غیر تعطیل ندارد.

افشانه زیرک، گوینده و نویسنده رادیو خراسان رضوی، صحبت‌های دوستش را تأیید می‌کند و می‌افزاید: هر شب با خانواده در تجمعات حضور می‌یابیم. دیشب هم تا ساعت یک بیرون از خانه سنگر خیابان را حفظ می‌کردیم؛ با وجود این صبح با عشق آمدم برای بیعت با رهبر. در مسیر، دیگران را هم تشویق می‌کنیم تا با ما همراه شوند. من ایمان دارم که دیدگاه ما تأثیرگذار است و وقتی از مردم دعوت می‌کنیم، در تجمعات به ما می‌پیوندند. هر کاری

نجمه موسوی اجمعی همان طور که طول خیابان شیرازی در بالا خیابان را می‌پیمایند، شعار می‌دهند و به سمت دارالهدایه می‌روند تا میثاق نامه بیعت با رهبر سوم انقلاب را که دانشجویان صالح رهبر شهید است، امضا کنند. ورزشکاران و هنرمندان مشهدی می‌دانند که سنگر خیابان شب و روز ندارد و به دعوت اداره فرهنگی و اجتماعی شهرداری منطقه ۸، با جان و دل آمده‌اند که ضمن بیعت با رهبری و تجدید میثاق با آرمان‌های انقلاب، به زیارت قبور شهدای جنگ تحمیلی سوم که در حرم مطهر امام رضا (ع) آرام گرفته‌اند، بروند و از آن‌ها بخواهند که چراغ راهی باشند برای ماندن در مسیر درست.

سنگر خیابان، شب و روز ندارد

در مسیر دارالهدایه، فاطمه عمارت ساز، مجری و گزارشگر صدای خراسان رضوی، لحظه‌ای می‌ایستد و محکم و با صدای بلند می‌گوید: با جمعی از هنرمندان، برای تجدید میثاق با سومین رهبر و آرمان‌های رهبر شهید آمده‌ایم تا بگوییم که همه جوهره، جان فدای رهبر و پرچم هستیم.

او که در بخش طنز سیاسی رادیو فعال است، به مسائل روز اشراف دارد و ادامه می‌دهد: هر شب با مشت گره کرده در ماشین دور می‌زنیم و پرچم را به اهتزاز در می‌آوریم تا



فعال فرهنگی ورزشی محله پایین خیابان از خاطرات حضور رهبر شهید در محافل مردمی می‌گوید

حسرت سومین دیدار



همه چیز از ذهنم پاک شده بود و غرق وجودشان شده بودم و اشک می‌ریختم. آن لحظه حس کردم که از عشق به رهبر قلبم تکان خورد.

هر چه دارم از برکت قرآن است

همت‌آبادی این افتخار داشته است که برای بار دوم در میان حافظان و قاریان قرآن خدمت رهبر برسد. او که هر چه راد زندگی دارد، از برکت قرآن می‌داند. ادامه می‌دهد: دفعه دوم اوایل دهه ۸۰ بود که در یک محفل قرآنی، آقا را زیارت کردم. ایشان به محافل قرآنی خیلی اهمیت می‌دادند. آن سال ما به همراه قاریان رفتیم بیت رهبری و من هم قرائت کردم.

نجمه موسوی کاهانی اولین بار که چشمش به رهبر افتاد، ۷۵ سال بود، در جشنواره بزرگ مسابقات ورزشی معلولان کشور در سالن ۱۲ هزار نفری آزادی تهران. دومین بار با عنوان قاری در محفل قرآنی بیت رهبری شرکت کرده بود و اسفند امسال قرار بود برای بار سوم افتخار دیدار با رهبری را داشته باشد. اگر می‌دانست شهادت، رهبرمان را در آغوش می‌گیرد. همه برنامه‌ها و کارهایش را تعطیل می‌کرد و خودش را به دیدار رهبر با قضا می‌رساند تا حسرت سومین دیدار برای همیشه بر دلش نماند. علیرضا همت‌آبادی، فعال فرهنگی ورزشی محله پایین خیابان، خاطره این دو دیدار را هرگز از یاد نخواهد برد.

محو وجودش شدم

اولین دیدار را خوب به یاد دارم، وقتی در سالن ورزشی ۱۲ هزار نفری آزادی که این روزها زیر بمباران دشمن صهیونیستی قرار گرفته است، محو وجود مبارک رهبر شده و عرق سرد بر تنش نشست بود؛ ما برای مسابقات رفته بودیم و من در رشته والیبال نشسته بازی می‌کردم. موقع افتتاحیه متوجه شدیم که رهبر تشریف آوردند و سخنرانی کردند. برای ما خیلی عجیب بود و اصلاً توقع این مقدار توجه به ورزش معلولان را نداشتیم. وقتی سخنرانی شروع شد، این قدر محو خودشان شده بودم که جملات را به خاطر ندارم. بدنم سرد شد.

او که حسرت سومین دیدار بر دلش مانده است، می‌گوید: امسال هم قرار بود در جمع قاریانی که خدمت آقا می‌رسند، حضور داشته باشم. دوم اسفند، تعدادی از دوستان رفتند و من هم دعوت شده بودم. اما به دلیل مشغله‌های زندگی نتوانستم به دیدار بروم.

با افسوس زیاد می‌گوید: بعد از آن دیدار، یکی از دوستان قاری که رفته بود از من پرسید چرا نیامدی؟ در پاسخش گفتم سال بعد اگر عمری باشد، شرکت می‌کنم. اما حالا این حسرت بردل من و همه کسانی که مشتاق دیدار ایشان بودند، مانده است.

حسرت‌های ناتمام

صحبت از حسرت که می‌شود، این پدر مهربان، یاد فرزندانش می‌افتد و می‌گوید: چند سال قبل، دختر بزرگم، سارا خانم، برای آقا نامه نوشته بود و ایشان هم برایش یک چقیه و یک جانماز فرستادند. بعد پسر، مهدی، نامه نوشت و برای او هم چقیه و جانماز ارسال کردند. دختر کوچکم، مهدیه خانم، چند ماه قبل نامه فرستاد اما با شهادت رهبر از چقیه و جانماز متبرک ایشان بی‌نصیب ماند. مهدیه هم مانند من حسرت بردلش ماند. روز شهادت رهبر، قاب عکس آقا را بغل گرفته بود و گریه می‌کرد.

